accustomed [əˈkʌstəmd] adj. عادت کرده

وقتی به چیزی عادت می کنید ، آن را عادت می کنید.

پدربزرگ عادت دارد هر روز روزنامه بخواند.

تصدیق کردن

تأیید [əːfəːrm] v تأیید کردن

تصدیق این است که بگوییم چیزی درست است.

Mal با استفاده از یک نمودار ، مالکوم موفقیت شرکت را تأیید کرد.

متحیر

حیرت زده [əstɒnɪʃt] adj. متحیر

اگر کسی متحیر شود ، بسیار متعجب یا شوکه شده است.

when من حیرت کردم وقتی خرگوش زنده را از کلاه خود بیرون آورد.

انفجار

bang [æŋ] v

کوبیدن ضربه زدن به چیزی برای ایجاد صدا است.

→ درامر هنگام رژه رفتن در طبل خود را زد.

طایفه

clan [klæn] n. طایفه

قبیله گروهی از اقوام یا دوستان است.

c طایفه لی هر ساله برای جشن سال نو دیدار می کنند.

اذعان

dim [dɪm] adj. اذعان

وقتی چیزی کم نور باشد ، نور زیادی نمی دهد.

→ کار در یک اتاق کم نور برای چشم شما مضر است.

تاکید

تأکید تأکید

تأکید توجه یا اهمیت ویژه ای است.

→ دانش آموزان تأکید ویژه ای بر فصل 4 دارند زیرا در آزمون خواهد بود.

افسانه

fable [ˈfeibəl] n. افسانه

افسانه داستان کوتاهی است که درس می آموزد.

→ در افسانه لاک پشت و خرگوش ، درس قوام است.

ضیافت

feast [fiːst] n. ضیافت

جشن برای بسیاری از افراد یک وعده غذایی بزرگ است.

→ در روز شکرگذاری ، از یک جشن فوق العاده در کنار خانواده ام لذت می برم.

درخشش

glow [glou] v. درخشش

درخشش ساختن نوری نرم است.

fla شعله کوچک به آرامی درخشید.

توخالی

hollow [ˈhɒlou] adj. توخالی

وقتی چیزی توخالی باشد ، فضای خالی در آن وجود دارد.

→ نی ها توخالی هستند ، بنابراین مایع می تواند از طریق آنها جریان یابد.

غریزه

instinct [ɪŋnstɪŋkt] n. غریزه

غریزه شیوه طبیعی رفتار افراد است بدون اینکه به آن فکر کنند.

گربه ها به دلیل غریزه موش ها را شکار می کنند.

مفصل

مشترک [dʒɔɪnt] n. مفصل

مفصل محلی از بدن است که استخوان ها مانند زانو به هم می رسند.

→ دو استخوان مهم در پای شما در اتصال زانوی شما قرار می گیرند.

نشت

leak [liːk] v. نشت کردن

نشت به معنای عبور مایعات یا گاز از طریق نقص است.

→ لوله از بسیاری از نقاط نشت می کند.

پزشک

پزشك [fɪzɪʃən] n. پزشک

پزشک پزشک است.

→ پزشک گفت اگر داروهایم را بخورم حالم بهتر می شود.

قربانی

قربانی کردن [æsækrəfaɪs] v

فداکردن چیزی ارزشمند این است که آن را رها کنید تا چیز دیگری بدست آورید.

parents والدین او برای رفتن به دانشگاه هزینه های زیادی را فدا کردند.

سفت

stiff [stɪf] adj. سفت

وقتی چیزی سفت باشد ، به سختی می توان آن را جابجا کرد.

→ پرنده روی شاخه تیف درخت ایستاده بود.

سکته

stroke [strouk] v. سکته مغزی

سکته مغزی این است که دست را به چیزی یا کسی منتقل کنیم.

→ او گونه اش را نوازش کرد تا ببیند چیزی روی آن وجود دارد یا نه.

غم انگیز

تراژیک [ætrædʒɪk] adj. غم انگیز

وقتی چیزی غم انگیز باشد ، با مرگ و رنج در ارتباط است.

→ هواپیما در یک حادثه دلخراش سقوط کرد.

اهنگ

tune [tjuːn] n. اهنگ

لحن آهنگ است.

→ دانش آموزان لحن آشنایی را برای مخاطبان پخش کردند.

پیرمرد با دست انداز

صورت پیرمردی برجستگی بزرگی داشت. او نزد بهترین پزشک شهر رفت. او خبر غم انگیزی به پیرمرد داد: "من نمی توانم کاری انجام دهم. شما باید به آن عادت کنید. "

یک روز پیرمرد به جنگل رفت. ناگهان نور کم شد. قرار بود باران ببارد. بنابراین او یک درخت توخالی پیدا کرد که زیر آن بنشیند. کمی نشت کرد اما جای دیگری نبود که بتواند صبر کند.

وقتی باران قطع شد ، مفاصل از نشستن احساس سفتی کردند. ناگهان ، او آهنگی را شنید که از دور می آمد. در بسیاری از افسانه ها گفته شده که هیولاها در جنگل زندگی می کنند. هرچند هیچ کس نمی تواند صحت این داستان ها را تأیید کند. هنوز هم ، غرایز او به او گفتند که چیزی آنجاست. او دورتر به جنگل راه افتاد. سپس دید آتشی درخشان است. او با دیدن قبیله ای از هیولاها متحیر شد. آنها جشن بزرگی داشتند و بر طبل می کوبیدند.

پشت درختی ایستاد و آنها را جاسوسی کرد. سپس رهبر پرسید ، "بهترین رقصنده اینجا کیست؟"

"من!" مرد فریاد زد ، از پشت درخت آمد. او شروع به رقصیدن کرد. وقتی کار او تمام شد ، رهبر گفت ، "من می خواهم هر شب برقصی. برای اطمینان از بازگشت شما ، چیزی را که دوست دارید حفظ می کنم. "

"خواهش می کنم دست انداز من نباش" "من نمی توانم آن را فدا کنم. موفق باشید! " او با اشاره به تأکید ، فریاد زد.

هیولاها توافق کردند که مجبورند دست انداز او را بگیرند. بعد از این کار ، مرد صورتش را نوازش کرد تا مطمئن شود از بین رفته است. او آنها را فریب داده بود! او هرگز برنگشت و دیگر مجبور نبود نگران دست انداختن خود باشد.